

جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیاوش کسرایی

حسین اتحادی*

چکیده

یکی از دلایل شکل‌گیری جنبش رمانتیسم، نیاز به ایجاد نوعی زیبایی‌شناسی جدید در عرصه هنر و ادبیات بود. این تغییر و تجدد از عصر مشروطه در هنر و ادبیات ایران نیز آغاز می‌شود. در این دوره ارتباط بیشتر شاعران و نویسندگان ایرانی با فرهنگ و هنر اروپا، سبب آشنایی با ادبیات غرب و هم‌چنین مکتب رمانتیسم بود تأثیر این آشنایی را از همان ابتدا می‌توان در آثار ادبی مشاهده کرد در دوره معاصر نیز، شاعران زیادی از رمانتیسم به صورت‌های مختلف تأثیر پذیرفتند این پژوهش نشان می‌دهد، یکی از شاعرانی که تأثیر رمانتیسم در شعر او کاملاً مشهود می‌باشد، سیاوش کسرایی است. باید گفت برای همه مؤلفه‌های مکتب رمانتیسم در هر دو گرایش فردی و اجتماعی آن می‌توان نمونه‌های متعددی در شعر کسرایی سراغ گرفت. با وجود این از بین ویژگی‌های مختلف این مکتب، وی بیش از همه به طبیعت‌گرایی داشته است. پس از آن هم بن‌مایه‌های تغزلی هم‌چون، خیال‌ورزی، عشق، نوستالژی و هم چنین الهام از اساطیر، همدردی با محرومان و آرمان‌خواهی در شعر وی نمودهای آشکارتری دارد.

واژه‌های کلیدی

رمانتیسم، زیبایی‌شناسی، شعر معاصر، شعر سیاوش کسرایی

* دانشجوی دکتری و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زابل، گروه زبان و ادبیات فارسی، زابل، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۲۵

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۲۸

مقدمه

با تحولات گسترده‌ای که در عصر مشروطه در جامعه ایرانی پدیدار شد، همه ساختارهای زندگی فردی و اجتماعی دستخوش دگرگونی و تغییر شد. در این دوره و در پی آشنایی طبقه تحصیلکرده با مظاهر تمدن غربی، اندیشه‌ها و آرمان‌های تازه‌ای در جامعه ایرانی شکل گرفت. ارتباط با اروپا و ترجمه آثار ادبی غربی سبب شد تا نویسندگان ایرانی، با آرا و عقاید و مکاتب هنری و ادبی تازه‌ای آشنا شوند. این آشنایی از همان ابتدا جنبش‌هایی را آغاز کرد که سبب‌ساز تأثیرات گسترده و عمیقی در بین روشنفکران ایرانی شد. یکی از این جنبش‌ها که اساساً نهضتی فرهنگی اجتماعی و فکری بود، رمانتیسیم است که در ایران تنها در ادبیات نمود پیدا کرد. رمانتیسیم در حقیقت واکنشی به مکتب کلاسیسم بود. کلاسیک‌ها برای هنر و ادبیات، معیارها و اصول خاصی را در نظر گرفته بودند که سبب شده بود، عرصه برای ابراز احساسات و شکوفایی خلاقیت‌ها تنگ شود. از این منظر می‌توان گفت، رمانتیسیم یک انقلاب فراگیر علیه رویکرد صرفاً عقل‌گرا و ماشینی کلاسیسم بود که در عصر پیشرفت‌های صنعتی، به جنبه‌های عاطفی و احساسی انسان اهمیت نمی‌داد. «نفوذ و تأثیر جنبش رمانتیک بیان‌گر یک بازنگری اساسی و جهت‌گیری کاملاً تازه در زیبایی‌شناسی است. و همین امر الهام‌بخش نشاط، پویایی و تجدید حیاتی حیرت‌انگیز در آثار خلاق شده است».

(فورست: ۱۰۱)

البته گفتنی است چون رمانتیسیم در شرایط ویژه و تحت تأثیر عوامل خاصی در اروپای قرن هجدهم پدید آمده است، مسلماً نمی‌توان همه تعابیر و ویژگی‌های آن را دقیقاً با ادبیات ایرانی تطابق داد. به همین دلیل است که شفیع‌ی کدکنی، به کار بردن این اصطلاح را، در باره ادبیات معاصر ایران، از روی ناچاری و با توسع می‌داند. (رک. شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۰)

وقتی که رمانتیسیم در جامعه ادبی ایران پدیدار شد، زمان درازی بود که از پیدایش آن در اروپا می‌گذشت، به گونه‌ای که پس از آن مکاتب ادبی دیگری با نظریه‌های جدیدی ظهور

کرده بودند. اما با وجود این دارای ویژگی‌هایی بود که از همان ابتدا از سوی جامعه ادبی ایرانی با اقبال زیادی مواجه شد. ناتل خانلری درباره دلیل رواج و گسترش مکتب رمانتیسم، به ویژه در بین شاعران ایرانی معتقد است «نویسندگان مکتب رمانتیسم، در شعر عواطف عاشقانه را اغلب با تعبیراتی کلی و ساده و آمیخته با مبالغه و اندکی تصنع بیان کرده‌اند، و چون مجموع این نکات در شعر فارسی نیز معمول بوده، در اینجا هواخواه و پیرو بسیار یافته‌اند.» (خانلری، ۱۳۷۰: ۳)

اصول و مبانی مکتب رمانتیسم

باید گفت از آنجایی که بیشترین تأکید رمانتیسم بر احساسات و عواطف انسانی است، دارای ویژگی‌هایی است که می‌تواند جنبه‌های مختلفی از بازتاب‌های ذهن و اندیشه انسان را شامل شود. به همین دلیل است که در آرای منتقدان و صاحب‌نظران ادبی درباره اصول و مبانی این مکتب، می‌توان حوزه وسیعی از معانی و مفاهیم متعدد را مشاهده کرد. «پدیده رمانتیک که معمایی حل ناشدنی و هزار تویی بن‌بست است، گویا هیچ تحلیل علمی را برنتابد، بیشتر به دلیل سرشت بسیار متضاد آن و از این رو که رمانتیسم محل تلاقی تضادهاست. رمانتیسم در عین حال جهانی و ملی، واقع‌گرا و خیال‌پرور، بازگشت‌گرا و یوتوپیایی، دمکراتیک و اشرافی، جمهوری خواه و سلطنت طلب، سرخ و سفید و عرفانی وحسی و... است.» (سه‌یر و لووی: ۱۲۰)

با وجود این، درباره مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبانی رمانتیسم باید گفت، تأکید بر اصالت احساسات و عواطف و دریافت‌های الهامی و شهودی، و کم‌توجهی به عقل و دریافت‌های عقلانی. هم‌چنین تأکید بر توصیف تجربه‌های عاطفی و رویکردهای لطیف و بی‌اعتنایی به رویکردهای منطقی و قاعده‌مند. افزون بر این‌ها، بهره‌گیری از تخیل پرشور و سودازده و حس‌عاطفی، از مشخصه‌های هنرمند رمانتیک است.

مؤلفه‌های دیگری را نیز از اصول رمانتیسیم دانسته‌اند از جمله «توجه فراوان به طبیعت و شیوه‌های زندگی طبیعی، توجه فراوان به منظره مخصوصاً مناظر و صحنه‌های بکر و وحشی، ایجاد رابطه بین رفتارهای بشری با رفتارهای طبیعت، اهمیت بسیار برای نبوغ ذاتی و استعداد و قدرت تخیل، اعتقاد به فرد و نیازهای او، درون‌گرایی و تکیه بر ضمیر ناآگاه و بیان احساسات و عواطف» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۶۴)

در کنار همه این‌ها، برخی ویژگی‌های دیگر هم برای رمانتیسیم قائل شده‌اند از جمله، همدلی با محرومان و رنج‌هایشان و نیز فضای آکنده از اشباح و ارواح و توصیف شب و قبرستان. (رک. جعفری، ۱۳۷۸: ۱۰۷)

از آنجا که اساس مکتب رمانتیسیم بر خیال‌ورزی و احساس قرار دارد، می‌توان گفت این تخیل و احساس گاه به مضامین شخصی و گاه به مضامین گروهی و اجتماعی گرایش دارد. از این‌رو بسته به این که غلبه احساس و تخیل شاعر با کدام یک از این دو گونه تفکر باشد، رمانتیسیم را به دو شاخه اصلی فردی و اجتماعی تقسیم کرده‌اند. «رمانتیسیم فردی غیرسیاسی، عاشقانه، عمدتاً از نوع عشق جسمانی و در مواردی اروتیک، برکنار از دغدغه‌های اجتماعی و اندیشه‌های انقلابی است، برعکس رمانتیسیم اجتماعی به فعالیت‌های اجتماعی، مبارزه، سیاست عشق به آزادی، انقلاب و اهداف انقلابی اصالت می‌دهد». (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۴۲)

این پژوهش به بررسی جنبه‌ها و مؤلفه‌های مختلف رمانتیسیم، در شعر سیاوش کسرایی می‌پردازد. «سیاوش کسرایی به سال ۱۳۰۵ خورشیدی، در اصفهان زاده شد، و بسیار زود در همان کودکی به همراه خانواده‌اش به پایتخت آمد. در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران درس خواند. ۱۲ سال پایانی زندگی‌اش در خارج از کشور گذشت و در سال ۱۳۷۴ به دلیل بیماری قلبی در وین، پایتخت اتریش، زندگی را بدرود گفت و در گورستان مرکزی وین، به خاک سپرده شد.» (کسرایی، ۱۳۸۷: ۲۱)

کسرایی از ابتدای دهه ۱۳۳۰ با سرودن اشعاری پراکنده در روزنامه‌ها و مجلات مختلف،

کم کم به جامعه ادبی راه پیدا کرد، تا آن که در سال ۱۳۳۶ نخستین دفتر شعرش را با عنوان «آوا» منتشر کرد. اما بیش از همه، به سبب سرودن شعر بلند «آرش کمانگیر» بود که در حافظه دوستداران شعر و ادب معاصر ماندگار شد. شعر کسرایی از سوی منتقدان شعر معاصر با واکنش‌های متفاوت و گاه متضادی مواجه بوده است. از یک سو کسانی مثل عبدالعلی دستغیب معتقدند «کسرایی در قدرت تخیل بی‌مانند است، وی ستایش‌گر ارجمند زیبایی و غزل و غناست» (لنگرودی، ۱۳۸۱: ۵۵۸) از سوی دیگر رضا براهنی که به داشتن قلمی نیشدار و صریح شهره است، همرا با پاره‌ای نقدهای مثبت درباره شعر وی، معتقد است «شعر کسرایی به طور کلی اغلب سست است، و البته علتش این است که تخیل کسرایی منتهای فشردگی خود را در زبان منعکس نمی‌کند و کلی بافی او از همین جاست.» (براهنی، ۱۳۸۰: ۱۱۵)

پیشینه تحقیق

در سابقه تحقیقاتی که تاکنون، درباره شعر کسرایی انجام گرفته است، پژوهشی مستقل درباره تأثیر رمانتیسم در شعر وی دیده نمی‌شود. تنها اشاراتی گذرا و مختصر از سوی برخی محققان، در این زمینه وجود دارد. از جمله عبدالعلی دستغیب، در دو مقاله «آوای کسرایی» و هم‌چنین «شبان بزرگ امید» و نیز سید مهدی زرقانی در کتاب «چشم‌انداز شعر معاصر ایران» تنها به سطرهایی از نمود رمانتیسم در شعر کسرایی اشاره کرده‌اند. از این رو در این پژوهش به گونه‌ای مفصل ویژگی‌های مکتب ادبی رمانتیسم، با ارایه نمونه‌هایی از شعر کسرایی بررسی و تحلیل می‌شود.

۱ - مبانی رمانتیسم فردی

۱ - ۱ - طبیعت‌گرایی

از آنجا که جنبش رمانتیسم، واکنشی در برابر زندگی قراردادی و تصنعی شهری بود، انتظار می‌رفت در برخورد با محیط پیرامونش، روش دیگری پیش بگیرد. از همین رو بر خلاف

کلاسیسم رویکردی تازه به طبیعت داشت. کلاسیک‌ها در برخورد با طبیعت برای درک زیبایی‌های آن به توصیف صوری و بیرونی مظاهر آن می‌پرداختند، اما در رمانتیسم توصیف بیرونی طبیعت «جای خود را به درک درون‌گرایانه طبیعت، و همدلی با آن می‌دهد. طبیعت در رمانتیسم، موجودی زنده است که، زندگی دائم‌التغییر خاص خود را دارد، و حالات و خصوصیات آن به اندازه روحیات انسان متنوع و گوناگون است.» (فورست، ۱۳۹۲: ۵۲)

طبیعت و مظاهر آن به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی رمانتیسم، از مضامین عمده و کلیدی شعر کسرایی است. به گونه‌ای که در سطر سطر شعرش نموده‌های مختلف طبیعت آشکارا قابل مشاهده است. وی در صحنه‌آرایی مکان‌های شعرش و هم‌چنین آرایه‌ صورخیال، به میزان بسیار زیادی از عناصر طبیعت استفاده کرده است. شاعر رمانتیک اگر برای طبیعت یکی از صفات و یا افعال انسانی را قایل می‌شود، به طور غیرمستقیم، یکی از خصوصیات نفسانی خودش را بیان می‌کند. کسرایی در بیشتر اشعارش آنجا که به توصیفی از طبیعت می‌پردازد، دقیقاً همین رویکرد را دارد. یعنی به طبیعت در حکم موجود زنده‌ای نگاه می‌کند که می‌تواند با حالات و روحیات خود شاعر ارتباط و پیوند نزدیکی برقرار کند، و همان درک درون‌گرایانه و همدلی با طبیعت و مظاهر آن را داشته باشد. در یکی از اشعارش که چشمه‌ای را توصیف می‌کند، به گونه‌ای صحنه‌آرایی می‌کند که گویی چشمه انسانی است که با طبیعت هم‌گون شده است. به بیانی دیگر، همه حالات و رفتار انسانی را به چشمه نسبت می‌دهد.

«روی هر دامنه و درّه پرید / رخ آشفته علف‌ها را شست / بوسه زد زلف گل وحشی را /

دل خاموش چمن را کاوید.»

(کسرایی: ۴۲)

چشمه هم‌چون انسانی است که مورد کم‌لطفی و بی‌اعتنایی قرار گرفته است. این دقیقاً بازتابی از وضعیت روحی خود شاعر است. «هیچ‌کس چشمه جوشنده به چیزی نگرفت / صورت هیچ‌کسی در دل او سایه نزد / بر لبانش چه سخن‌ها که کس آن را نشنید / بر جبینش

جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیاوش کسرایی □ ۱۰۱

چه شکن‌ها که کس آن را نزدود». (همان: ۴۲) چشمه آرزو می‌کند که، سختی‌ها و دشواری‌ها را پشت سر بگذارد تا به مرادش که رسیدن به دریاست برسد. «آه اگر دشت عطش کرده لبانم نَمَکد/ یا اگر سینه آن کوه نکوبد بالم/ یا اگر تندی این راه توانم بُبَرَد/ ماسه ساحل امید به تن خواهم شست / روی دریای پر از موج گران خواهم دید». (همان: ۴۳)

کسرایی در موارد متعددی احساس درونی خود را به طبیعت تسری می‌دهد، و به گونه‌ای با آن همذات‌پنداری می‌کند. «باران می‌بارد، باران / باران فراوان / دریا در جوش / جنگل خاموش / نیست کسی پیدا در راه بیابان / با من اندوه/ با گل اندوه / با همه اندوهی هم‌چون مه پیچان ...» (همان: ۶۸۹)

«ای جوی بیا به هم، هم آوا گردیم / با چشمه ورود یک جا گردیم / پیوند کنیم روشنی با پاکی / باشد روزی دوباره دریا گردیم». (همان: ۲۵۸)

عبدالعلی دستغیب، درباره ویژگی توصیف‌های طبیعت، در شعر کسرایی معتقد است «توصیف‌های کسرایی از منظره‌های طبیعت و حالات انسانی، از ابداع و تازه‌جویی بهره‌ور است. در این گونه اشعار، کسرایی کلی‌گویی نمی‌کند و با مهارت برشی از واقعیت را در قالب شعری‌تر و عذب نشان می‌دهد.» (دستغیب، ۱۳۷۹: ۳۲)

شعر بسیار مشهور و پراحساس «غزلی برای درخت» که از شاهکارهای شعر معاصر فارسی است، یکی از اوج‌های غریب کسرایی است که بالندگی ذهنی و زبانی وسیعی در آن نمود یافته است. «تو قامت بلند تمنایی ای درخت! / همواره خفته است در آغوش آسمان/ بالایی ای درخت/ دستت پر از ستاره‌ها و جانانت پراز بهار/ زیبایی ای درخت/ وقتی که بادها/ در برگ‌های درهم تو لانه می‌کنند/ وقتی که بادها/ گیسوی سبز فام تو را شانه می‌کنند/ غوغایی ای درخت / ...».

(کسرایی: ۲۷۶)

طبیعت در شعر کسرایی غالباً با صفاتی به کار برده می‌شود که دارای مفاهیمی چون

حسرت، اندوه، پریشانی و نومییدی است. این اندوه، خود ناشی از نوعی غلبه و بروز احساس شاعر است، چرا که «من رمانتیک، غالباً دل گرفته و غمگین است.» (زرشناس، ۱۳۸۶: ۱۴۸)

«دریغا گل سرخ را باد برد / دل غنچه زین درد درهم فشرد / چو می رفت بلبل از این باغ
گفت / بهارم سرآمد، مرا نغمه مرد.» (کسرای: ۹۳۱)

شاعر مایوس و نومید، به طبیعت پیرامونش با احساس و دریافت خودش نگاه می کند.

«سرخ گل امسال / بیهده بر شاخسار چشم به راه است / بیهده سر می کشد به خامشی باغ /
بیهده دل می دهد به قاصدک باد / بر لب بادِ وزنده آتشِ آه است.» (همان: ۸۳۶)

«سر برده به سینه کوه و ماتم دارد / با ذره بسی حکایت غم دارد / ای باد چه رفته در شب
پیش که سنگ / در چشم کبود خویش شبم دارد ؟» (همان: ۲۵۴)

در دفتر شعر «خانگی» که سروده سال ۱۳۴۶ است، شعری دارد با عنوان «در تماشاگاه پاییز». خواننده در ابتدا تصور می کند که با شعری تغزلی در وصف پاییز مواجه است، اما در همان سطر اول، زبان سمبلیک شاعر به شعر معنا و جنبه ای عمومی می بخشد. «برگ ریزان همه خوبی هاست / می بریم از هم پیوند قدیم / می گریزیم از هم / سبک و سوخته، برگی شده ایم / در کف باد هوا چرخنده» (همان: ۳۹۷)

این پاییز ویژگی هایی دارد، که نشانی از یک پاییز معمولی در آن نیست. شاعر با اغراق آنچه را در ذهنش می گذرد به تصویر می کشد و این گونه خواننده اش را در موقعیتی غیر معمول و در عین حال، هراسناک قرار داده تا دغدغه همیشگی اش را که یک بغل اندیشه و تشویش اجتماعی است توجیه کند.

«از کران تابه کران / سبزی و سرکشی سروی نیست / و زگل یخ حتی / اثری در بغل سنگی نیست / این همه بی برگی / این همه عریانی / چه کسی باور داشت ؟ / دل غافل اینک / تویی و یک بغل اندیشه که نشخوار کنی / در تماشاگاه پاییز که می ریزد برگ.» (همان: ۳۹۷)

کسرای از آنجا که گرایش زیادی به طبیعت دارد، در جای جای اشعارش خود را به

جلوه‌های رمانتیسیم در شعر سیاوش کسرایی □ ۱۰۳

نمادهایی از طبیعت تشبیه می‌کند. از رهگذر همین تشبیهات است که شاعر احساس خود را با طبیعت پیوند می‌زند. نکتهٔ گفتنی این که در غالب این تشبیهات، وجه شبه مفهومی از یأس و ناامیدی و حزن در بردارد. برای آشنایی بیشتر با روحیات و خلیقات درونی شاعر، به تعدادی از ترکیباتی که کسرایی، آن‌ها را مشبه به خودش قرار داده است، اشاره می‌شود.

خاموش درخت شکسته بال (ص ۲۲۴)، ستارهٔ پژمردهٔ صبحدم (ص ۸۵۲)، ساحل خاموش سنگین (ص ۲۴۷)، اختر دور دست خاموش (ص ۸۹۱)، دشت بد سرگذشت (ص ۸۹۱)، پرستوی فراری از بهار (ص ۲۴۲)، ابردر بدر (ص ۲۴۳)، جویباری از آواز و اشک (ص ۱۷۵)، بیابان هراس با شیار بس شکست (ص ۱۷۲).

از منظری دیگر شاید بتوان گفت این که این همه مظاهر طبیعت، در شعر کسرایی غم‌بار و حزن‌آلود است، می‌تواند دلیل این باشد که شاعر با تسری حس و عاطفه درونی‌اش به مظاهر طبیعت، قصد دارد اندکی از تألمات روحی خودش را تسکین دهد.

افزون بر این باید گفت عناصر طبیعت حتی به صورت مجرد، یعنی در همان قالب اصلی خودشان نیز، غالباً با صفاتی به کار می‌روند که در بردارندهٔ مفاهیمی چون، حسرت و نومیدی و اندوه است. می‌توان گفت این پدیده‌های غم‌بار طبیعت، در واقع تصویری است که شاعر از روح متلاطم و زخم خوردهٔ خودش ترسیم می‌کند. برای پرهیز از اطالهٔ کلام به ذکر ترکیباتی از این دست بسنده می‌شود.

باد سیاه (ص ۵۸)، ساحل خاموش (ص ۳۰۸)، گل سرخ چشم انتظار (ص ۳۱۳)، درخت خاموش (ص ۲۲۴)، ابر سرگردان (ص ۲۴۳)، گیاهک عطش‌ناک (ص ۲۰۸)، ابرآواره (ص ۹۰۸)، بلبل غمگین (ص ۳۱۰)، زمین غم‌زده (ص ۳۱۱)، ابرمالال‌آور (ص ۹۳)، گون عبوس (ص ۲۰۷)، بید خسته (ص ۲۵۵)، دره‌های خاکستر پوش (ص ۲۵۴)، آسمان غم‌زده (ص ۲۸۳)، گل اندوهگین (ص ۶۸۹)، لالهٔ افسرده (ص ۸۰)، دل خاموش چمن (ص ۴۱)، مرداب ابرها (ص ۵۵)، تابوت ماه (ص ۵۶)، ابرخشم آهنگ (ص ۹۴).

در شعر کسرایی از میان همه فصل‌ها، پاییز بیشترین جلوه را دارد. چرا که رمانتیک‌ها برگ‌های زرد پاییزی را بیش از درختان سرسبز بهار دوست دارند. (رک. فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۰۲) غم‌بارترین پاییز هم در شعر وی تصویر شده است. «خورشیدهای خیس / مهتاب‌های کال / الماس‌های سرد / فانوس‌های تار / سرشاخه‌های غم / گلبرگ‌های مرگ / بیماری غروب / بیکاری غبار» (کسرایی: ۱۶۷)

۱-۲- تخیل و تصویر

خیال‌ورزی گستره‌ای است که شاعر می‌تواند به همه اشیا و پدیده‌های بی‌جان روح ببخشد. باید گفت تخیل و تصویر، یکی از وجوه امتیاز و شاید برتری مکتب رمانتیسم به دیگر مکاتب ادبی است، چرا که هنرمند رمانتیک با مدد خیال به جهان ناشناخته‌ها پا می‌گذارد، و بر دامنه آفرینش‌های هنری‌اش افزوده، به افق‌های تازه‌ای دست می‌یابد که جز به کمک تخیل امکان‌پذیر نیست. عبدالعلی دستغیب درباره ارتباط بین تخیل و تصویر در شعر کسرایی معتقد است «کسرایی از واقعیت شروع می‌کند و به قلّه تخیل و ایماژ می‌رود، و این صفت ویژگی شعر و سبک اوست. در شعر کسرایی، تخیل و واقعیت با هم آمیختگی دارند و ایماژها در خدمت بیان واقعیت به کار می‌افتند.» (دستغیب، ۱۳۷۹: ۳۳)

«زیر شرابه‌ای از پرده باران / جنگل آشفته برآورده سر از خواب زمستان / آید از دور صدایی / از گل آلوده ره دامنه، پویایی پایی / باد در هممه و برگ، گریزان / پچیچ افتاده در انبوه درختان / ... / زیر شرابه صد دانه باران / باز باد است که گیسو کند از جنگل گریان / شب فرود آمده از قلّه و لیکن / لاله گیرانده چراغی به سر راه بهاران» (کسرایی: ۵۴۵)

گون که بوته‌ای است وحشی در دشت، عبوس نشسته و هرگاه که باد که او هم نغمه‌خوان است، می‌وزد مانند مطربی پیر با باد هم آواز می‌شود. «در قلب دشت، دست گون باز می‌شود / وین بوته عبوس / چون چنگیان پیر / با نغمه‌خوان باد هم آواز می‌شود.» (همان: ۲۰۷)

وی در مجموع شاعری تصویرگراست و گاه در شعرش لحظاتی دارد که قدرت ابداع و

ابتکار او را در آفرینش تصاویر شعری به خوبی نشان می‌دهد.

«صبحگاهان که غرفه خورشید/ در بر این باغ خواب رفته گشاد/ گل سر از دوش برگ‌ها برداشت/ سایه گل به خاک‌ها افتاد.» (همان: ۱۳۸) «چشم‌ها، ابرآلود/ دست‌ها، جنگل پوکی که از آن خیزد دود/ و دهان‌ها همگی جای کلید/ و دهان‌ها همگی جای کلیدی مفقود.» (همان: ۳۰۴) از فضاهای محبوب شاعران رمانتیک، مهتاب و شب مهتابی است. کسرایی هم در موارد زیادی خیال‌پردازی‌هایش را در شب‌های مهتابی تصویر می‌کند. «مهتاب به دلیل ایجاد فضای مبهم و سایه‌وار، زمینه مناسبی برای بیان حالات رمانتیک است. در فضای مهتابی قطعیت و صراحت از میان می‌رود. زمان و مکان در شب مهتابی خیال‌انگیزتر است.» (فتوحی: ۲۶)

«آویخته بید خسته گیسو بر آب / پیچیده در امواج سپید مهتاب / شبنم نترانیده هنوز و تن شب / در سایه برگ و بته‌ها رفته به خواب» (کسرایی: ۲۵۵)

شعر کسرایی پراست از ترکیبات و اضافه‌های تشبیهی و استعاری نو، که تصاویر زیبا و خیال‌انگیزی را در ذهن خواننده ترسیم می‌کنند. به گونه‌ای که یکی از منتقدان شعر معاصر ایران وی را استاد مسلم تصویرسازی و تجسم‌بخش چشم‌اندازهای استعاره‌ای می‌داند. (رک. کلیاشتورینا: ۷۷) در پایان این مبحث، برای آشنایی بیشتر با قدرت ابداع و آفرینش‌گری کسرایی، پاره‌ای از ترکیباتی که در آن‌ها به خلق تصویری تازه و بدیع توفیق یافته ذکر می‌شود.

فواره‌های خنده (ص ۸۵)، شط‌شهاب (ص ۹۲)، تابوت ساعت (ص ۸۳۸)، شب ستاره‌گش (ص ۸۴۲)، برگ برف (ص ۱۳۱)، غرفه خورشید (ص ۱۳۸)، چشم کبود سنگ (ص ۲۵۴) دودگیسو (ص ۶۶)، چشم سیه‌پوش (ص ۸۲)، پاییز برگ سوخته (ص ۲۸۵)، گیسوی شکسته امواج (ص ۵۳)، اسبان ابر (ص ۵۳)، گریز گیسوان بر بادها (ص ۳۰)، فانوس ماهتاب (ص ۹۱)، پرده غبار (ص ۲۸)، گلیم ابر (ص ۱۶۲)، آبشار آفتاب (ص ۲۰۳).

۱-۳- عشق

هنرمند رمانتیک برای خواهش‌ها و احتیاجات روح خود، اهمیت بسیار قائل است، آنچه به هنرمند الهام می‌بخشد و معنی و مفهوم زندگی شمرده می‌شود، «عشق و علاقه» است. (سیدحسینی: ۱۸۰) عشق از جلوه‌های پر رنگ رمانتیسیم در شعر کسرایی است. آن‌گونه که برخی از شعرهای عاشقانه وی، به حافظه جمعی شعر دوستان معاصر راه یافته است.

«مرا گفتی که دل دریا کن ای دوست / همه دریا از آن ما کن ای دوست / دلم دریا شد و دادم به دست / مکش دریا به خون پروا کن ای دوست» (کسرایی: ۲۴۴)

«کنار چشمه‌ای بودیم در خواب / تو با با جامی ربودی ماه از آب / چو نوشیدیم از آن آب گوارا / تو نیلوفر شدی من اشک مهتاب» (همان: ۲۴۳)

یکی از ویژگی‌های مضامین عاشقانه در شعر کسرایی، این است که در سراسر مجموعه اشعار پر حجم وی، حتی یک بار اشاره‌ای به جنبه‌های جسمانی معشوق نمی‌شود. در حالی که معمولاً از رویکردهای شاعران رمانتیک در پرداختن به مضامین عاشقانه، توجه به مسایل نفسانی و اروتیک معشوق است. از این منظر می‌توان عاشقانه‌های کسرایی را اشعاری ناب و عفیف خواند. «نه دست اشتیاق / نه پای پیشواز / درهم شکسته عطر لطیف نیاز و ناز / گل‌های من به گلدان او ولی / چشمان سبز فام وی از من گریخته است / لبریز کرده جام من از نوش آن نگاه / اما دریغ دست من این جام ریخته است...» (همان: ۲۳۸)

معشوق شاعر گاه به معشوق سبک عراقی نزدیک می‌شود. یعنی همان معشوق دست نیافتنی که وصال او چیزی شبیه به رویا می‌شود. «چون شد که ندارم ز تو ای دوست پیامی / یک نامه که برخیزد از آن عطر سلامی / آن را که همه نام و نشان تو به لب بود / چون شد که نپرسی، نه نشانی و نه نامی / شکرانه پرواز سزد مرغ رها را / کو یاد کند جفت در افتاده به دامی / ... چون کرد هوای لب میگون تو این دل / من گفتمش ای سوخته، خون باش که خامی / شب آمد و غم آمد و در گوشه غربت / هیچم نبود جز دل خونینی و جامی.» (همان: ۹۱۸)

جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیاوش کسرایی □ ۱۰۷

ترکیبات و تعبیر این غزل مثل پاره‌ای دیگر از اشعار عاشقانه کسرایی بسیار شبیه به زبان سبک عراقی است. سیروس شمیسا ضمن این که یکی از ویژگی‌های رمانتیسم ایرانی را به کار بردن لغات زبان سبک عراقی از قبیل جام و می و پروانه می‌داند، معتقد است برخی از محققان از قبیل سعید نفیسی و حسن هنرمندی، رمانتیسم را به سبک عراقی شبیه دانسته اند. (شمیسا، ۱۳۹۰: ۷۴)

اگر از این منظر به شعرهای عاشقانه کسرایی نگاه شود، باید گفت سطرهای زیادی در شعر وی وجود دارد که بسیاری از لغات و ترکیبات پرکاربرد سبک عراقی در آن‌ها به کار رفته است. فقط برای نمونه، به دو غزل زیر اشاره می‌شود.

«اگر مراست هزاران غم و یکی غم‌خوار / خوشا غمی که کنار تو می‌نشانند یار / ز تاب طرّه پیچان گره گشایی کن / که دل به شوق رهایی است زین شب طرّار / ... / به چشم اختر و در بال گل به جز خون نیست / زمانه، همه خونفشان و کج رفتار...» (کسرایی: ۸۷۳)

«ای عشق تو بانوی سیه فام منی / زیبای خموش عمر و ایام منی / دیری است در این باغ که گلبانگت نیست / ای مرغ غمین که بر سر بام منی / گرخوی تو با رمیدگی همراه است / کی رام منی آهوک، آرام منی؟ / هر چند که ناکام گذشتیم زهم / چون طعم طرب هنوز در کام منی!» (همان: ۹۲۰)

در مجموع باید گفت، عشق در شعر کسرایی مفهوم گذرا و کم رنگی نیست. آن‌گونه که مجموعه «سنگ و شبنم» که سومین مجموعه شعر کسرایی محسوب می‌شود، یکسره حاوی مضامین عاشقانه و غنایی است که در قالب‌های رباعی و دوبیتی سروده شده است. «اساساً کسرایی شاعر تغزل و غناست، و به نظر می‌رسد که در سرودن شعر سیاسی او، نوعی اجبار در کار بوده است. البته روحیه تغزلی و رمانتیک او، در اشعار سیاسی وی نیز دیده می‌شود.» (دستغیب، ۱۳۷۹: ۷۵)

۱-۴- نوستالژی

به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادهايش را در دل دارد، حسرت‌آمیزانه و درد آلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد». (انوشه، ۱۳۹۵، ۹۶)

نوستالژی در شاعر رومانتيك احساس پررنگی است، آن‌هم به دليل حس خوشایندی است که شاعر از مرور خاطراتش به آن دست می‌یابد. از سوی دیگر روح رومانتيكي همواره از وضع موجود احساس نارضایتی می‌کند و در آرزوی بازگشت به گذشته‌اش به سر می‌برد. کسرای در یکی از اشعار حسرت بارش، «پروانه سفید» را استعاره‌ای از روزهای پاک و بی‌آلایش کودکی‌اش گرفته که شوق رسیدن‌ها و دیدن‌ها آرام و قرار را از او گرفته بود.

«پَرزنان ز روی گل و بوته می‌پرید/ پروانه سفید/ شبنم ز جام سبزه و گلبرگ می‌چشید/
پروانه سفید/ بر هر چه می‌نشست از آن زود می‌رمید/ پروانه سفید/ کوتاه می‌گرفت دم دید و
بازدید/ پروانه سفید/ افسوس بس نماند و شد از دیده ناپدید/ پروانه سفید.» (کسرای: ۸۵۵)

در ادبیات رمانتیسیم هم کودک و پاکی‌های او را عزیز می‌دارند و هم خاطرات و یادهای دوران کودکی، دائماً برای شاعران تداعی می‌شود. این یادمان‌های کودکی از یک سو یادآور پاکی و صفا و صمیمیت است، و از سوی دیگر چون بیان‌گر معصومیتی زوال‌یافته و بهشتی گمشده است، موجب اندوه می‌شود. (رک. جعفری، ۱۳۸۶: ۹۱)

«دیشب دوباره آمده بود به خواب من / دیدار خوب تو / تا کوچه‌های کودکی‌ام برد پا به پا /
شاد و شکفته، ما / فارغ ز هست و نیست / در کوچه باغ‌ها / سرخوش ز عطر و بوی نسیمی که
می‌وزید / یک لحظه دست تو / از دست من رهاشد و / خواب از سرم پرید.» (کسرای: ۸۶۵)

دلم‌مشغولی‌های شاعر او را وادار می‌کند تا با بیان حالات کودکی‌اش، حس نارضایتی‌اش و سرخوردگی‌اش را از وضع موجود ابراز کند. «به سوی کودکی‌ام می‌تابد قلبم هم‌چون گل سرخ / که تماشا را در آینه گون آب زلال / سر فرو می‌آرد.» (همان: ۳۶۹)

خاطره و تداعی عاطفی آن، در شعر رمانتیک نقشی اساسی دارد، و اغلب شعرای رمانتیک، خود را به جریان پرجاذبه و حسرت‌بار خاطرات سپرده‌اند. بازگویی خاطرات و یاد مبهم گذشته‌های از دست رفته، با حس نوستالژی و حسرت توأم است. (رک. جعفری، ۱۳۸۶: ۱۹)

«به چشم‌انداز من دلگیر، برگ برف می‌بارد/ و راه خسته دل تنگ / پایانی ندارد/ بیابان‌های بی‌آوا/ سپیدی‌های بی‌روزن/ کجا شد آتش گرم زمستان‌های بگذشته؟! / هنوز از آسمان سرخ برف خسته می‌بارد. (کسرایی: ۱۳۱)

از مضامین دیگری که در شعر کسرایی زیاد به چشم می‌آید، احساس پرشوری است که نسبت به وطن دارد. «شاعر و نویسنده رمانتیک برای یافتن محیطی زیبا و مجلل و زیبایی مطلوبی که آرزوی رسیدن به آن را دارد به سفرهای خیالی و رویایی روی می‌آورد». (خلیلی جهان‌تیغ: ۴۶) کسرایی نیز که به دلیل نارضایتی از اوضاع موجود دوازده سال پایانی عمرش را در غربت به سربرده بود، همواره در آتش عشق و وطن شعله‌ور بود. جای جای دفترهای شعرش به خصوص در مجموعه «هوای آفتاب» که مربوط به دهه آخر عمر شاعر است، از یاد شورانگیز وطن پرشده است. کوچک‌ترین بهانه‌ای شاعر را به شور می‌انگیزد تا از عشق پرسوزش نسبت به وطن یاد کند. در چنین شعرهایی تعبیرها و ترکیباتی که کار می‌برد، از درون خسته و آرزومند شاعر حکایت می‌کند. «وطن، وطن! / نظر فکن به من که من / به هرکجا، غریب‌وار / که زیر آسمان دیگری غنوده‌ام / همیشه با تو بوده‌ام / همیشه با تو بوده‌ام / ... / وطن! / وطن! / تو سبز جاودان بمان که من / پرنده‌ای مهاجرم که از فراز باغ با صفای تو / به دوردست مه گرفته پر گشوده‌ام.» (کسرایی: ۸۳۳)

او در غربت با هرچه که نشانی از وطنش داشته باشد دلخوش می‌کند. حتی اگر ساحل دریای خزر باشد. چرا که سوی دیگر دریا به خاک و وطنش متصل است. در واقع یاد وطن، برای شاعر پناهگاهی است تا از تنهایی و غربت وحشت‌زا در امان بماند. «موجت کجاست تا به شکن‌های کاکلش / عطری ز خاک و خانه خود جستجو کنم / موجت کجاست تا که پیامی به

صدقِ دل / بر ساکنان ساحل دیگر / همراهِ اوکنم / کاین جا غریب مانده، پراکنده خاطری ست /
دل‌بسته‌ شما وبه امید هیچ کس.» (همان: ۸۹۹)

دربارهٔ روند رویکرد کسرای به بن‌مایه‌های نوستالژیک، باید گفت هرچه از نظر زمانی
جلوتر می‌رویم، اندوه دوری از وطن و رنجمویه‌های نوستالژیک در شعرش بیشتر می‌شود.
(رک. زرقانی: ۴۹۴)

۱-۵- اندوه، حسرت، یأس و مرگ‌اندیشی

از بن‌مایه‌های عمدهٔ شعر کسرای، پی‌رنگ اندوهی است که حضور آن در جای جای
سطرهای شعرش، به چشم می‌خورد. «اندوه و افسردگی نهادین، از ویژگی‌های آشکار
نوشته‌های رمانتیک به حساب می‌آید.» (فورست، ۱۳۹۲: ۵۱)

«من بیابان هراس / با هزاران چاه غم / ماندگار دام شب / در امید صبحدم / غول‌ها و دیو /
رهنورد جان من / بوته‌ها و خارها / زینت دامان من / من بیابان هراس / با شیار بس شکست /
خیره در شب‌های کور / و آتشی در دوردست.»

(کسرای: ۱۷۲)

«غم آمد و از دریچه بر من نگریست / کاین تودهٔ پرملالِ جان سوخته کیست / گفتند که
ابراست، ز پا تا سر اشک / غم چون باران سراسر شب بگریست.» (همان: ۲۶۰)

در غزلی که به استقبال شعر مشهور هوشنگ ابتهاج (سایه) سروده است، با استفاده از
ترکیبات و تعبیرات تیره و سرد، احساس ناامیدی و افسردگی را در فضای شعرش جاری کرده
است. «...نشاط عشق رفت و در برین سرای، بسته شد / کنون به غیر غم کسی، دگر به در
نمی‌زند / شب ستاره‌گش همی نشسته روی سینه‌ام / به لب رسیده جان من ولی دم سحر
نمی‌زند / شکوفهٔ امیدم و غمم سیاه می‌کند / مرا خزان نمی‌برد، مرا تبر نمی‌زند...»
(همان: ۸۴۲)

شاعر آنجاکه می‌خواهد تقابل نامرادی‌های زمانه را با خودش بیان کند، از همهٔ امکانات

تصویری زبان بهره می‌برد. از جمله در شعر زیر که فضایی سرد و ناامیدکننده را با استفاده از صورخیال و موسیقی حروف در ساختاری موجز و استوار خلق کرده است. «سرد است روزگار/ وین سرد روزگار به چنگال آهنین/ در گرمخانه‌های دل و جان نشسته است/ من سرد می‌شوم / من سنگ می‌شوم/ یخ می‌زند به سینه دل گرمسوز و من/ دل تنگ می‌شوم/ دل تنگ می‌شوم من و باز این شکسته دل / زهدان خواهشی است» (همان: ۱۹۴) اندوه ناشی از ذهن نگران شاعر سبب شده است تا واژه‌ها و عبارات را نیز به گونه‌ای با یکدیگر ترکیب کند که مفاهیم ناامیدکننده‌ای از آن‌ها دریافت شود.

«شاخ گلم گل به شاخسار ندارد/ باغ من ای بلبلان بهار ندارد/ دوست سلامی به روی دوست نگوید/ یار پیامی زکوی یار ندارد/ بر سر بازار، قدر عشق چه پرسی / سکه قلبی که اعتبار ندارد/ ای تن توفان کشیده چشم فروبند/ از ره دریا که غم کنار ندارد.» (همان: ۲۲۶)

در مجموع مضامین غم‌بار در همه دفترهای شعرش به چشم می‌خورد، و نمی‌توان برای آن مقطع تاریخی مشخصی تعیین کرد. از نخستین دفتر شعر او یعنی «آوا» که در دهه چهل سروده: «چون سایه غم‌آور تنهایی / سر بر دریچه‌ام زچه می‌سای؟ / دل داغگاه پیکر امید است/ نه جلوه‌گاه لاله صحرایی/ جز خون نبود هر چه که نوشیدیم/ این موج‌های ساغر مینایی ...» (همان: ۷۲)

تا آخرین شعرهایش در دفتر «هوای آفتاب» که در بردارنده شعرهای سال‌های پایانی عمر اوست: «من داربست گوشه این باغ بی‌گلم / ای نودمیده تاک / از جنگل بزرگم و در این زمین سخت / بنشسته‌ام به خاک / در خون من هنوز / شور زنو شکفتن و جوش جوانه نیست / بنگر که در شکاف دلم از هوس تهی / سبزینه‌ای، گلی که برآرد زبانه نیست.» (همان: ۲۱۱)

با وجود این کسرای در میان امید و نومیدی سرگردان است. در عین این که یأس او را در بر گرفته است، از سوی دیگر گاهی نیز در جدال با آن و در پی رهایی خویش است. «یأس بارویی گشته است به گرد بدنم/ تنگ می‌فشارد سنگش، در خویشتم/ او مرا می‌شکند با تن

سردش، من نیز/ با تلاش تن گرمم او را می‌شکنم.» (همان: ۲۶۳)

گویی در بین این دوراهه امید و نومییدی گویی تکلیف شاعر با خودش نیز روشن نیست. در درون شاعر جدالی پایان‌ناپذیر است بین امید و ناامیدی. این تناقض اوج تعلیق اندیشه و ذهن مشوش شاعر رمانتیک است. «در من مردیست ناامید/ در من مردی است با امید / که حاصل جدال خستگی‌ناپذیرشان / خونی است که گاه‌گاه / زیر چشمانتان جاریست / و جانم در اضطراب پرپر می‌زند/ تا بدانم کدام یک / پیروزمندان / برسینه دیگری خواهد نشست» (همان: ۳۴۵) شاعر آشکارا، از غلبه ناامیدی سخن می‌گوید و این که شعرش امیدوارکننده نیست. «دستِ تمنا در امید نجوید/ پای گریزان ره فرار ندارد/ چون به وصالی امید نیست سیاوش/ شعر و سرود امیدوار ندارد.» (همان: ۲۲۷)

یکی دیگر از ویژگی‌های مکتب رمانتیسیم، پیوند بخش عمده‌ای از این ادبیات، با مرگ و گورستان و اندوه است. (رک. جعفری، ۱۳۸۶: ۸۴)

«یک روز دلم بستر توفان‌ها بود/ گهواره مهرپرور جان‌ها بود/ امروز کویری است عطشناک افسوس! / آن دل که طربخانه باران‌ها بود.» (کسرایی: ۲۵۳)

بدبینی و تشویش مرگ، از دل‌مشغولی‌هایی است که شاعر را لحظه‌ای رها نمی‌کند و همواره پیرامون وی حضور پررنگی دارد. گاه فضایی ترسیم می‌کند که گویی برایش، کوچک‌ترین مجالی برای پرداختن به زندگی و امیدواری باقی نمانده است. «باد سیاه چون دم جادوگران پیر/ بر پیکر شکسته من ورد می‌دمد / تابوت، می‌دود پی من با دهان باز/ گیسو به گرد من حلقه می‌زند / دستی به سان ریشه خشک درخت‌ها / از پشت سر به دامن من پنجه می‌زند» (همان: ۵۸)

۱-۶- درون‌گرایی و تنهایی

«انزواطلبی و پناه بردن به طبیعت و تنهایی از خصلت‌های رمانتیک محسوب می‌شوند.» (شفیعی کدکنی: ۵۰) در لحظاتی که شاعر غریبانه در خودش فرو می‌رود، فرصتی دست

جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیاوش کسرایی □ ۱۱۳

می‌دهد تا احساسات و عواطف شخصی‌اش بیشتر بروز دهد. در این لحظات است که من فردی شاعر، امکان بیشتری برای نمود دارد. «دور است از من آرزو، دیر/ دیراست بر من زندگی، دیر/ دل تنگ از این دوری و دیری و تماشا / در من کسی خاموش می‌گردد در اینجا» (کسرایی: ۸۳۸)

یکی از عواملی که شاعر را به درون‌گرایی وادار می‌کند، این است که هیچ‌کس را همراه خود نمی‌بیند و در این تنهایی چاره‌ای جز پناه بردن به درونش ندارد. «یک رانده تنها شده از باغ پریشم/ اندوهی و انبوه‌ای از کار به پیشم / کو روزنه‌ای تا که از آن پر بگشایم / من کرمکِ محبوس در ابریشم خویشم» (همان: ۸۹۰) «تنها شدم، به جاست که برخیزم / با خود چو گردباد بیاویزم / راهی بَرَم به جایی و آنگاه چون نسیم / خاموش‌وار از همه بگریزم.» (همان: ۸۴۹)

شاعر احساساتی که در تنهایی و غربت جغرافیایی، به هم‌وطنان هم‌زبانش دل خوش کرده بود، پس از کوچ این یاران همدم، دلگیرتر و محزون‌تر از قبل می‌شود. چرا که هر کسی در میان جمعی که با آنان وجوه مشترکی داشته باشد، احساس امنیت و آرامش بیشتری می‌کند. «امشب سرای خالی همسایگان ماست / تاریک هم‌چو گور/ جام سیاه پنجره‌هاشان / چون چشمه‌های غم / در ما نشاطِ روز رفته را / خاموش می‌کند.» (همان: ۹۱۲)

در اندیشه شاعر هیچ پیوندی میان اجزای جهان نیست. همه درکنار هم هستند، ولی تنها. «یک قناری بر دست / دو کبوتر بر بام / و سه گنجشک به شاخ شمشاد / هیچ پیوندیشان باهم نیست /... / تو تنها در خویش / و شما تنها در خویش / و همه ما تنها» (همان: ۴۰۵)

۱-۷- شکوه از روزگار و کار جهان

هنرمند رمانتیک همیشه با تضادهایی در ذهن و اندیشه خود درگیر است. وی ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایی در ذهن خود ساخته که با واقعیت بیرونی جهان پیرامونش که پر است از، نابرابری‌ها، رنج‌ها و تلخی‌ها مطابقت ندارد. این دوگانگی و تضاد، شاعر را که کاری هم از او

ساخته نیست، مجبور می‌کند تا با نظام هستی، با دیدی انتقادی و اعتراض‌گونه برخورد کند.

«ای سبکباران بر این دشت بزرگ / توشه‌ امید در انبان کنید / از نشاط و از جوانی هرچه هست / در بغل در پیرهن پنهان کنید/ کاندرا این راه بیابان دراز / چشم دارد بر شما غولی سیاه/ می‌رباید بوسه‌هاتان را ز لب/ می‌کند گل خنده‌هاتان را تباه» (همان: ۲۲۹)

شاعر خود را اسیرسرنوشت محتومی می‌بیند که به اعتقاد او، دستخوش گردش روزگار است و البته از سرنوشتی که برایش رقم خورده است، راضی نیست.

«توبی من تنگ دل، من بی‌تو دل تنگ / جدایی بین ما فرسنگ فرسنگ / فلک دوری به یاران می‌پسندد / به خورشیدش بماند داغ این ننگ» (همان: ۲۵۱)

«اگر مرد خراباتی/ جهان خونین خرابات است / چه می‌پرسی ز می‌خانه، زمین غم‌خانه / خوف و خرابات است / شرابی نیست، شمعی نیست، جمعی نیست / درین خُم‌خانه، مرگ سنگدل ساقی است/ نه، یاری نیست / رفیق غمگساری نیست / از این باغ و از این بستان / بسی تابوت گل با کاروان رفته ست ...» (همان: ۹۱۶) گاه با دیدی فلسفی به آفرینش و مسأله خلقت انسان می‌پردازد. «یک عمر ساختن / آن‌گه به جا نهادن و رفتن به هیچ و پوچ؟! / آخر چه می‌رود / بر این جهان که در همه جاده‌های آن / هنگامه‌های بی‌سر و سامانی است و کوچ؟!» (همان: ۹۱۲)

۲- مبانی رمانتیسم اجتماعی

۲-۱- الهام از افسانه‌ها و اساطیر ملی

از دیگر مختصات رمانتیک‌ها، این است که «از ادبیات مسیحی قرون وسطی، و رنسانس و افسانه‌های ملی کشورهای خویش الهام می‌گیرند.» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۱۷۹) سیاوش کسرای گرایش عمده و ویژه‌ای به اساطیر و افسانه‌های ملی ایران دارد. شعر «آرش کمانگیر» وی که به اعتقاد برخی منتقدان، معروف‌ترین و فراگیرترین شعر نو فارسی از زمان پیدایش شعر نو است،

(رک. لنگرودی، ۱۳۸۱: ۴۹۳) آن اندازه شناخته شده است که بی‌نیاز از توصیف است. از میان همه اساطیر کهن ایرانی بیشترین اشاره را به اسطوره‌های شاهنامه دارد. در این میان اشاراتش بیشتر به شخصیت‌هایی هم‌چون سیاوش، رستم و سهراب، شغاد، کاوه و بیژن و منیژه است. از این میان نیز گرایش عمده‌ای به سهراب دارد. حتی یکی از شعرهای بلندش به نام «مهره سرخ» روایت دیگرگونه‌ای است که شاعر از داستان رستم و سهراب کرده است. نکته مهمی که در نگاه او به اساطیر و داستان‌های کهن ایرانی مهم است، این است که به نقل ساده و تکراری این اساطیر نپرداخته، بلکه در پاره‌ای از موارد در ساختار و شکل آنها دست برده، به گونه دیگری آنها را بازسازی کرده است. از جمله اسطوره سیمرغ که بنابر آنچه از داستان‌های شاهنامه دریافت می‌شود، پرنده‌ای است با شکوه که نماد دانایی است. اما در شعر کسرایی نشانی از آن شکوه و گره گشایی سیمرغ باقی نیست. گویی در روزگاری دیگرگونه و مغایر با جهان اساطیری، هنجارهای وارونه بال و پر سیمرغ را هم به ناگزیر ریخته است.

«نهاده آشیان بر کوه اندوه / منم سیمرغ پنهان از نظرها / دل بیتاب من در چنگ تشویش / نگاه خسته‌ام بر رهگذرها / ... / به زیر شاهبال سایه‌گستر / چه رستم‌ها که آوردم به میدان / چه بی‌سامان به هر کوهی پریدم / که امید بزرگم یافت سامان / ... / کنون در چشم من امواج آتش / به سوی آسمان‌ها می‌کشد سر / پر هر شعله فریاد است و افسوس / منم مرغی که دیگر نیستم / پر / چنارپیر را ماندم اکنون / فشانده برگ‌ها در باد پاییز / فشرده ریشه در خاکستر خاک / مشوئش مانده در شام غم‌انگیز» (کسرایی: ۱۵۱)

۲-۲- همدردی با محرومان

یکی دیگر از جنبه‌های مکتب رمانتیسیم، همدلی با محرومان و رنج‌هایشان است. (رک. جعفری، ۱۳۸۶: ۱۰۷) در میان اشعار کسرایی، نمونه‌هایی از همدردی با هم‌نوعانش به چشم می‌خورد. در این شعرها جنبه اجتماعی رمانتیسیم نمود بیشتری دارد. این گونه اشعار به شاعر فرصت بیشتری می‌دهد تا دغدغه‌های اجتماعی‌اش را بروز دهد. «خستگی‌های روزش

در تن / خوف تنهایی‌هایش در سر / خواب بد می‌بیند / خفته زیر جلوخان گذر / کاش بتوانی و بیدار کنی / این بد افتاده پیچان در خویش / که در آغوش گرفته است زمین را و رخ‌آلوده به خاک / تا جدا گردد شاید از این / تارهایی که تنیده است به تن وحشتناک» (کسرای: ۳۰۰)

شاعر بخشی از دغدغه‌های اجتماعی‌اش را متأثر از درد مشترکی می‌داند که نتیجه مشاهده رنج‌های دیگران است. «ای طفل شوخ چشم! / بنما مرا به علت دیوانگی به خلق / سنگم بزن به هلهله دنبال من بیفت / بر من روا بدار سخن‌های ناپسند / اما مخند بیهوده، بر اشک من مخند / بر اشک من مخند که این اشک بی‌امان / اشک ستوه نیست زسنگ جفای تو / اشکی است برگرسنگی کوچه‌های شهر / اشکی است بر برهنگی چشم‌های تو» (همان: ۲۷۸)

حتی برای کارگران معترض معدنی در انگلستان نیز بیانیه صادر می‌کند و نشان می‌دهد که شاعری است که از رنج همه رنج‌دیدگان جهان متأثر می‌شود. «سلام رفقای اعصابی / معدن کاوان شجاع سلام / تنها نیستید / نه در وطن خود و نه در میهن من /...» (همان: ۷۰۸)

۲-۳- روحیه انقلابی و آرمان‌خواهی

کسرای در مقاطع مختلفی از زندگی‌اش با جریان‌های انقلابی توده‌های مردم همراه بوده است. شاعر آرمان‌خواه همگام با مردم و همدوش با مبارزان انقلابی علیه استبداد شاهنشاهی به خروش می‌آید. حتی هیجان حضورش را در واقعه تاریخی عاشورای ۱۳۵۷ در یکی از شعرهایش گزارش می‌کند. «ازخانه بیرون زدم / تنها / که در خود نمی‌گنجیدم / چنان‌که جمعیت در خیابان و / خیابان در شهر /... / گرچه به سوگی عظیم / برخاسته بودیم / ولی حضور همگان / شادی آور بود / در کربلای حاضر...» (همان: ۵۱۷) بر این اساس می‌توان گفت، شور انقلابی وی تا بدان‌جاست که سبب شده در راه آرمان‌خواهی‌اش، از مرحله شعار و صدور بیانیه گذر کرده، برای رسیدن به آرمانش در صف اول مبارزان قرار گیرد. افزون بر این شعرهای زیادی را در ستایش مبارزان راه آزادی در چهارگوشه جهان سروده است. از این جمله می‌توان به ایندیرا گاندی، هوشی مینه، پاتریس لومومبا، ارنستو چه گوارا، مبارزان فلسطین، انقلابیون افغانستان،

جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیاوش کسرای □ ۱۱۷

و... کسرای بعدها همه شعرهایی را که به مناسبت‌های انقلابی مربوط است، در یک دفتر گرد می‌آورد. (رک. عابدی: ۱۲۲) از این جمله است شعر زیر با عنوان از رسول رنج به امام خلق، که به امام خمینی تقدیم کرده است.

«دارم پیام/ ای امام/ که زبان خاکیانم و رسول رنج/ بر توأم درود/ بر توأم سلام/ آمدی خوش آمدی/ پیش پای توست ای خجسته پی که خلق/ می‌کند قیام/... (کسرای: ۵۶۱) روحیه ضدامپریالیستی و استعمارستیزی کسرای سبب شده است تا در مقاطع خاصی، پرشورترین و ماندگارترین اشعار سیاسی و انقلابی روزگارش را بسراید. «آمریکا! آمریکا! باشگاه فرومایگانی/ و فرودگاه خشم جهانیان/ بازار بزرگ بردگی قرن/ وارونه کار کیمیاگری تو/ که زندگی را خاکستر/ و عشق را روسپی می‌کند...» (همان: ۵۷۵)

نتیجه

باید گفت در شعر سیاوش کسرایی، برای همه مؤلفه‌های فردی و اجتماعی رمانتیسم می‌توان نمونه‌های متعددی را سراغ گرفت. در این میان طبیعت و تغزل، دوبن مایه و مضمون اصلی و کلیدی شعر کسرایی است. طبیعت با همه مظاهرش زمینه‌ای است که شاعر احساسات و تخیلات و اندیشه‌هایش را با امکانات بیشتری بیان کند. در بیشتر این موارد شاعر به گونه‌ای با طبیعت هم‌ذات‌پنداری و احساس یگانگی می‌کند، و از این طریق حالت درونی خود را به طبیعت تسری می‌دهد. در این توصیفات شاعر از مرحله وصف ساده و انفعالی طبیعت فراتر رفته، با آن احساس همدلی و همراهی می‌کند. بن‌مایه مهم دیگر در شعر وی، تغزل است. از مضامین عمده تغزل هم که نمود بیشتری دارد می‌توان از عشق، تخیل و تصویر، نوستالژی، اندوه، یأس و حسرت اشاره کرد که در سراسر شعر وی نمود آشکاری دارد. از بین مؤلفه‌های اجتماعی رمانتیسم نیز احساس همدردی با محرومان، روحیه انقلابی و آرمان‌خواهی و الهام از اساطیر ملی در شعر وی جلوه بیشتری دارد. اگرچه رمانتیسم به دو شاخه فردی و اجتماعی تقسیم شده است، باید گفت در شعر کسرایی بین این دو شاخه، پیوند و ارتباط نزدیکی وجود دارد. به گونه‌ای که به سادگی قابل تفکیک نیست. در حقیقت کسرایی شاعری رمانتیک است که آن‌گاه که به بیان مسایل اجتماعی می‌پردازد، تحت تأثیر من احساساتی و رمانتیکش قرار دارد.

منابع و مأخذ

- ۱ - انوشه، حسن. فرهنگنامه ادبی فارسی. تهران: جلد دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۲ - براهنی، رضا. طلا در مس. تهران: زریاب، ۱۳۸۰.
- ۳ - جعفری، مسعود. افسانه اوج رمانتیسیم نیما. مجله هنر، شماره ۵۰، صص ۲۳-۹، ۱۳۸۰.
- ۴ - جعفری، مسعود. سیر رمانتیسیم در اروپا. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- ۵ - جعفری، مسعود. سیر رمانتیسیم در ایران. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶.
- ۶ - خانلری، پرویز. شیوه‌های نو در ادبیات جهان. تهران: توس، ۱۳۷۰.
- ۷ - خلیلی جهانتیغ، مریم؛ دلارامی، علی. برخی از معانی رمانتیستی در شعر نادر نادرپور. پژوهشنامه ادب غنایی، سال هشتم، شماره چهاردهم، صص ۲۷-۵۲، ۱۳۸۹.
- ۸ - دستغیب، عبدالعلی. آوای کسرای. مجله نگین، شماره ۲۷، صص ۳۰-۳۴، ۱۳۴۶.
- ۹ - دستغیب، عبدالعلی. شبان بزرگ امید. مجله گزارش، شماره ۱۱۵، صص ۷۹-۷۲-۷۶.
- ۱۰ - زرشناس، شهریار. درآمدی بر رویکردها و مکتب‌های ادبی. تهران: دفتر اول، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
- ۱۱ - زرقانی، سیدمهدی. چشم‌اندار شعر معاصر ایران. تهران: ثالث، ۱۳۸۴.
- ۱۲ - سه‌یر، رابرت؛ لووی، میشل. رمانتیسیم و تفکراجتماعی. (مجموعه مقالات)، ترجمه یوسف اباذری، فصلنامه فلسفی ادبی فرهنگی ارغنون، صص ۱۱۹-۱۷۵، ۱۳۸۳.
- ۱۳ - سیدحسینی، رضا. مکتب‌های ادبی. تهران: نگاه، ۱۳۸۴.
- ۱۴ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی. تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- ۱۵ - شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو. تهران: جلد دوم، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- ۱۶ - شمیسا، سیروس. مکتب‌های ادبی. تهران: قطره، ۱۳۹۰.
- ۱۷ - عابدی، کامیار. شبان بزرگ امید. تهران: کتاب نادر، ۱۳۷۹.
- ۱۸ - فتوحی، محمود. بلاغت تصویر. تهران، سخن، ۱۳۸۶.

۱۲۰ ❏ جلوه‌های رمانتیسیم در شعر سیاوش کسرای

- ۱۹ - فرشیدورد، خسرو. درباره ادبیات و نقد ادبی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۲۰ - فورست، لیلیان. رمانتیسیم. تهران: ترجمه مسعود جعفری، نشر مرکز، ۱۳۹۲.
- ۲۱ - کسرای، سیاوش. مجموعه اشعار. تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
- ۲۲ - کلیاشتورینا، ورا. ب، شعر نو در ایران. تهران: ترجمه همایون تاج طباطبایی، نگاه، ۱۳۸۰.